



دوآدم

■ «نیم نگاهی به تعاملات شهید مطهری و شهید مفتاح» در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر علی مطهری

دشمنی فرقان با شهید مفتاح به دلیل رابطه نزدیک او با شهید مطهری بود...

مختلف نقل کردند، نشان می دادند که چنین فضایی وجود داشته است.

ظاهراً ایشان و شهید مطهری و یکی دو تن از اساتید همفکر جلسات مشترک و در عین حال مخفی برای اداره و ساماندهی نحوه رفتار و استراتژی خود در دانشگاه داشته اند. آیا در این مورد خاطره ای دارید؟

بله ظاهر آ بود، ولی من در این زمینه اطلاع دقیقی ندارم. مسائلی را که پیش می آمدند متوجه می شدم، از جمله این که اجبار کرده بودند که همه باید در حزب رستاخیز ثبت نام کنند و تصمیم گرفته شد که هیچ یک از اساتید روحانی دانشکده حق ندارند این کار را بکنند، حتی اگر منجر به اخراج آنها شود. یا مثلاً در کنکور دانشکده الهیات دختر شرکت نمی کرد و بعد که اجازه این کار داده شد، عده ای از دخترها با همان ظاهر گذشته بی حجاب می آمدند. شهید مطهری تأکید کردند که باید با حفظ حجاب وارد دانشکده الهیات شوند و خودشان به هزینه خودشان چادر و روسری تهیه کردند و به نگهبان دانشکده سپردند و ظاهراً همه دختران شرکت کننده هم قبول کرده بودند غیر از یک نفر، ولی او هم بعدها رعایت می کند و با حجاب می شود. شهید مفتاح در تمام این امور همراه بوده و همکاری می کردند.

در قضیه دکتر آریانبور، شهید مفتاح تا چه حد با شهید مطهری همراه بودند؟

البته شهید مفتاح در متن این قضیه نبودند. سابقه داشته که دکتر آریانبور بارها حرفهایی می زده و شهید مطهری او را صدا می زده و عتاب می کرده، حالا این که در شورای دانشکده چه موضعگیریهایی بوده، من خیلی اطلاع ندارم. قطعاً ایشان طرف شهید مطهری بوده اند، بهتر است آقایان دکتر اسدی و جلالی صحبت کنند چون دانشجویانی بوده اند که با دکتر آریانبور درگیر شدند. آنها قطعاً اطلاعات دقیق تری خواهند داد.

بعد از قضیه دکتر آریانبور، ظاهر آ شهید مطهری و شهید مفتاح را مخیر کرده بودند که یکی از آنها از دانشکده الهیات بروند، به این ترتیب که شورای دانشکده حکم به اخراج آریانبور داد، البته به شرط رفتن یکی از این دو نفر.

من تا به حال در این باره چیزی نشنیده ام. شهید مطهری سابقه

به نظر شما ارتباط و صمیمیت نزدیک شهید مطهری و شهید مفتاح ریشه در چه موضوعی داشت؟

می دانید که آنها سالها در دانشکده الهیات همکار بودند و هر دو در گروه فلسفه کار می کردند و طبعاً خیلی به هم نزدیک بودند و دقیقاً روحیات و خصایص همدیگر را می شناختند. چیزی که در شهید مفتاح دیده می شد در حد ارادت نسبت به شهید مطهری بود و شهید مطهری هم علاقه خاصی نسبت به ایشان داشتند. تا آنجایی که خود من یادم هست بسیاری از اوقات شهید مفتاح به منزل ما می آمدند و با هم بودند. اوقات دیگر هم همین طور. مصاحبت طولانی قطعاً آثار خودش را داشته. در قم هم حتماً سوایقی بوده. نمی دانم سابقه آشناییشان در چه زمینه هایی بوده، ولی البته قطعاً همدوره که نبودند، ولی به هر حال این مصاحبت زیاد که صرفاً شامل فعالیت های درسی نمی شده، بلکه در مسائل اجتماعی و سیاسی هم دائماً با هم تعامل و تبادل نظر داشتند، بسیار در این صمیمیت و ارتباط تأثیر داشته است. مثلاً یاد می آید که دائماً درباره وضعیت امام در نجف و مسائل جامعه با هم صحبت می کردند. من فکر می کنم در اثر اخلاصی که شهید مفتاح در شهید مطهری می دیدند و این که احساس می کردند ایشان صرفاً برای خدا کار می کنند، ارادت عمیقی به ایشان پیدا کرده بودند و دیگر رفتارهای شهید مطهری بود و این که مثلاً ایشان با دشمنانشان چگونه برخورد می کردند و موضعگیری هایی که شهید مطهری حتی گاهی به ضرر شخص خودشان داشتند. همه اینها را از نزدیک می دیدند و من فکر می کنم شهید مفتاح، شهید مطهری را شخصیت برجسته ای می دیدند که فقط برای خدا کار می کردند و این را غالباً ایشان نقل می کردند. ارادت بسیار خاصی داشتند و خیلی جاها اساساً مطیع بودند، مثلاً در مسجد قبا که معرفی ایشان به عنوان امام جماعت آنجا توسط شهید مطهری صورت گرفته بود، هنگامی که گروه فرقان به آنجا آمدند و شهید مطهری به ایشان گفتند که اینجا گروه منحرف و خطرناکی هستند و در این باره، شهید مفتاح را آگاه کردند، ایشان بلافاصله این افراد را بیرون کردند. این را می توانم بگویم که شهید مفتاح تا حد زیادی فدای شهید مطهری شدند. شاید گروه فرقان با ایشان دشمنی آن چنانی نداشت. آنها دشمنی فکری با شهید مطهری داشتند و این نوع مسائل در مورد شهید مفتاح مطرح نبود، ولی علاقه و مطیع بودن شهید مفتاح نسبت به شهید مطهری و این که در واقع منویات ایشان را اجرا می کردند، باعث شد که آنها سراغ شهید مفتاح بروند. از مشکلاتی که این دو در دانشگاه با آن مواجه بودند چه خاطراتی دارید؟

اساتیدی بودند که اعتقادی به افکار اینها نداشتند و به هر حال دسته بندی هایی علیه این دو بود، زیرا این دو با هم بودند، حتی افراد روحانی بودند که به وظایف خود آن گونه که باید عمل نمی کردند، چون یک استاد روحانی باید از هر گونه مظاهر دنیوی و شائبه انتصاب به رژیم میرا می بود و طوری عمل نمی کرد که شائبه طرفداری از رژیم در او دیده شود، ولی بعضیها این مسئله را رعایت نمی کردند و شهید مطهری و شهید مفتاح طبعاً این رفتارها ناراحت می شدند. ما در متن قضایا نبودیم و فقط نکاتی را احساس می کردیم. گفتگو هایی که می شد و خاطراتی که بعدها افراد

می توانم بگویم که شهید مفتاح تا حد زیادی فدای شهید مطهری شدند. شاید گروه فرقان با ایشان دشمنی آن چنانی نداشت. آنها دشمنی فکری با شهید مطهری داشتند و این نوع مسائل در مورد شهید مفتاح مطرح نبود، ولی علاقه و مطیع بودن شهید مفتاح نسبت به شهید مطهری و این که در واقع منویات ایشان را اجرا می کردند، باعث شد که آنها سراغ شهید مفتاح بروند.



بعد از شهادت استاد مطهری، شهید مفتاح عهده دار بخش قابل توجهی از مسئولیتهای مربوط به تشییع و بزرگداشت ایشان شدند. حتی یادم هست که لباسهای خونی پدرم را ایشان تحویل گرفتند و برای ما آوردند و با تمام تآوری که داشتند، شخصا بخش زیادی از کارها را به عهده گرفتند. در فاصله چند ماهی هم که بعد از شهید مطهری زنده بودند، زیاد با خانواده ما تماس داشتند، احوال می پرسیدند و در جریان مسائل ما بودند.

آن را به شهید مفتاح واگذار کرده بودند، نسبت به فضای فکری حاکم بر آنجا حساس بودند و حتی آخرین سخنرانی خود از مجموعه فلسفه تاریخ را در دانشکده الهیات ایراد کردن. پس از شهادت استاد مطهری اکثر اساتید و دانشجویان دانشکده الهیات دچار نوعی احساس خلا و بی پشتوانگی شده بودند. این معنا را می توان از سخنرانی پر شور و سوزناک شهید مفتاح در مراسم بزرگداشت شهید مطهری در دانشکده الهیات حساب کرده بودند. بعد از شهادت استاد مطهری، شهید مفتاح عهده دار بخش قابل توجهی از مسئولیتهای مربوط به تشییع و بزرگداشت ایشان شدند. حتی یادم هست که لباسهای خونی پدرم را ایشان تحویل گرفتند و برای ما آوردند و با تمام تآوری که داشتند، شخصا بخش زیادی از کارها را به عهده گرفتند. در فاصله چند ماهی هم که بعد از شهید مطهری زنده بودند، زیاد با خانواده ما تماس داشتند، احوال می پرسیدند و در جریان مسائل ما بودند.

ایشان در این رویداد واقعاً آتش گرفت. آقای مفتاح خیلی شخصیت رهوفی داشتند و با توجه به علاقه شان به استاد و امید و پشتوانه ای که از ناحیه ایشان احساس می کرد، لطمه عاطفی و روحی زیادی خوردند. ایشان روی پشتیبانی فکری و عملی شهید مطهری در اداره دانشکده الهیات خیلی حساب کرده بودند. بعد از شهادت استاد مطهری، شهید مفتاح عهده دار بخش قابل توجهی از مسئولیتهای مربوط به تشییع و بزرگداشت ایشان شدند. حتی یادم هست که لباسهای خونی پدرم را ایشان تحویل گرفتند و برای ما آوردند و با تمام تآوری که داشتند، شخصا بخش زیادی از کارها را به عهده گرفتند. در فاصله چند ماهی هم که بعد از شهید مطهری زنده بودند، زیاد با خانواده ما تماس داشتند، احوال می پرسیدند و در جریان مسائل ما بودند.

شما خودتان چه خاطراتی از شهید مفتاح دارید؟

در زمان تدریس شهید مطهری و شهید مفتاح در دانشگاه، گاهی اوقات خودم با ماشین آنها را به دانشگاه می رساندم. گفت و گوهای آنها در اتومبیل جالب بودند و اعتماد زیاد شهید مطهری به ایشان را نشان می دادند. آخرین اخباری را که از نجف در مورد امام می رسیدند یا مسائل سری دانشگاه و تحرکاتی که احیاناً علیه آنها وجود داشت، از مسائلی بود که در مورد آن صحبت می کردند. گاهی اوقات هم پسر آقای مفتاح به اتفاق ایشان می آمدند و پدرم را به دانشگاه می بردند. به هر حال حجم ارتباط و آمد و رفتهای کاری و خانوادگی، ما را به شهید مفتاح خیلی نزدیک کرده بود.

نرمشهایی نشان می دادند که در شهید مطهری وجود نداشت. در اثر این دو نوع نگرش شاید بعضی جاها تفاوتی مشاهده می شود. از حضور مشترک این دو شهید در شورای انقلاب و کمیته استقبال از امام (ره)، خاطراتی دارید؟

شهید مفتاح در شورای انقلاب نبودند و از این جهت کمی هم دلگیر بودند، ولی در کمیته استقبال، خیلی فعال بودند، چون مسئولیت آن کمیته را شهید مطهری قبول کرده بودند و از بسیاری از افراد احساس خطر می کردند. شهید مفتاح خیلی به شهید مطهری نزدیک بودند و طبیعتاً همکاری نزدیک داشتند. حتی در کمیته های انقلاب اسلامی هم همین طور. وقتی که آقای به پیشنهاد ایشان رئیس کمیته ها شدند، درخواست کردند که شما و همه روحانیون کمک کنید که در آنجا آقای مفتاح هم اعلام کرده بودند که من هم کمک می کنم، لذا در تأسیس کمیته هم شهید مفتاح فعال بودند و ظاهرآ در اوایل انقلاب هم در کمیته کاخ جوانان بودند، ولی عضو شورای انقلاب نبودند.

بعد از پیروزی انقلاب ظاهرآ عده ای برای ریاست دانشکده الهیات به شهید مطهری مراجعه می کنند. ایشان این سمت را نمی پذیرند و شهید مفتاح را پیشنهاد می کنند. از این رویداد خاطراتتان را نقل کنید.

من در متن قضیه نبودم. ظاهرآ خود اساتید دانشکده الهیات مایل بودند که شهید مطهری ریاست دانشکده را بپذیرند. ایشان به دلیل مشغله زیادی که داشتند و مخصوصاً قصد داشتند به قم بروند و در آنجا مستقر شوند و به بازسازی حوزه علمیه بپردازند، طبیعتاً نمی توانستند این مسئولیت را بپذیرند و طبیعی است که به دلیل نزدیکی و شناختی که از شهید مفتاح داشتند، این مسئولیت را به ایشان ارجاع بدهند. البته بعضی از اساتید دانشکده الهیات می گفتند که شهید مطهری با امام هم در این باره مشورت کردند. در مجموع نظرشان این بود که خودشان نپذیرند. آیا شهید مطهری در مورد شکل و کیفیت جدید اداره دانشکده نکاتی را به شهید مفتاح گفتند؟ آیا در جریان امر هستیید؟ قاعدتاً همین جور است. من اطلاع دقیقی از جوانب امر ندارم، ولی قطعاً با توجه به سوابق و عملکرد هر دو، چنین ریزشهایی بوده است، ولی البته فرصتی هم نشد. از شهادت شهید مطهری تا شهادت ایشان فاصله ای هم نشد، ولی در همین فاصله هم شهید مفتاح در دانشکده الهیات پنج سخنرانی ایراد کردند که در موضوع فلسفه تاریخ است و از سخنرانیهای شاخص و مهم ایشان در مقطع پس از انقلاب به شمار می رود، بنابراین ایشان به رغم اینکه در مدیریت دانشکده دخالت مستقیمی نداشتند و امور مربوط به ریاست و اداره

بیشتری داشتند و در آستانه بازگشتگی هم بودند و شاید خودشان هم بدشان نمی آمد که دانشکده را رها کنند و بیشتر به کارهای علمی شان برسند، مخصوصاً که در این سالهای آخر، ایشان به توصیه امام به قم رفتند و در آنجا تدریس داشتند. ظاهرآ بی میل هم نبودند که دانشکده را رها کنند و دانشگاه هم از فرصت استفاده و ایشان را بازنشسته کرد.

از سخنرانیهای شهید مطهری در مسجد خاطره ای دارید؟ در مسجد جاوید موقعی که آقای مفتاح امام جماعت آنجا بودند، از شهید مطهری دعوت کردند و سخنرانی انسان کامل مربوط به آن دوره است، یعنی درست در دوره ای که مجاهدین خلق فعالیت شدیدی داشتند و خیلی هم از این سخنرانیها استقبال شد. شهید مطهری در این سخنرانیها دعوت به حفظ تعادل بین مسائل معنوی و اجتماعی می کردند و افراد جامعه را از افراط و تفریط بر حذر می داشتند. در آن جو، گفتن این حرفها خیلی دشوار بود. شهید مطهری در نامه ای به امام نوشته بودند که در مجلس تر حیم دکتر شریعتی و یا در سخنرانیهایی که در مسجد قبا ایراد می شدند، امام جماعت محترم مسجده با درایت و هوشیاری توطئه حرکت علیه روحانیت را در نطفه خفه کردند. جریان از چه قرار بوده است؟

جریان از این قرار بود که بعضی از سخنرانان علیه روحانیت صحبتی کردند که آثار بدی داشت. شهید مطهری اکیداً به شهید مفتاح توصیه کردند که شما باید جبران کنید و ایشان هم انصافاً جبران کردند. اولاً خودشان سخنرانی بسیار جامعی در دفاع از روحانیت ایراد کردند و ثانیاً از مرحوم علامه طباطبائی و خود شهید مطهری نام بردند.

شما به پیروی شهید مفتاح از خط مشی شهید مطهری اشاره کردید. در عین حال تفاوتی هم در یکی دو جریان دیده می شود. به نظر شما فلسفه این تفاوت چه بوده. آیا این گونه موارد ربطی به خط مشی آقای مطهری نداشته یا مصلحت اقوی این بوده که شهید مفتاح کوتاه بیایند؟

مشی شهید مطهری منحصر به خودشان است. ایشان به شدت اصولگرا بودند و بیشتر به مسائل به صورت ایدئولوژیک نگاه می کردند و ملاحظه دوست و رفیق را هم نمی کردند و حتی موقعیت اجتماعی خود را نیز در نظر نمی گرفتند، ولی شاید شهید مفتاح بالاخره در آن حد این روحیه را نداشتند. ایشان چون با جوانها و دانشجویان روبرو می شدند، شاید آن روحیه جوشکنی و شنا کردن برخلاف جریان آب به آن شدتی که در شهید مطهری وجود داشت، در ایشان نبود. ایشان شاید برای جذب و نگهداشتن جوانها



۱۱ بهمن ۸۷، بهشت زهرا، لحظه ورود امام خمینی (ره)